



ضرب‌المثل‌ها



آب از سرچشمه گل آلود است: کار از پایه و اساس اشکال دارد.

آب در کوزه و ما تنه لبان می‌گردیم: بی‌اطلاعی از استعداد یا نعمتی که در اختیار داریم و آن را در جای دیگری جست‌وجو می‌کنیم.

آب را از سرچشمه باید بپسند: باید مشکل را ریشه‌ای حل کرد.

آب رفته به جوی برنمی‌گردد: بر چیزی که از دست رفته نباید افسوس خورد.

آب که از سرگذشت، چه یک وجب، چه صد وجب: وضعیت بدی که پیش آمده، نمی‌تواند بدتر شود.

آتش چون برافروخت بسوزد تر و خشک: در اثر حادثه، گناهکار و بی‌گناه با هم از بین می‌روند.

آدم ناشی شرنا را از سرگشاد آن می‌زند: کسی که از انجام کاری اطلاع ندارد و آن را نادرست انجام می‌دهد.

آزموده را آزمون خطاست: کسی که امتحان خود را پس داده و شناخته شده است، دیگر نیازی نیست دوباره آزموده شود.

آشپز که دوتا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک: وقتی دو یا چند نفر در انجام کاری دخالت داشته باشند، کار پیش نمی‌رود.

آش را با جاش می‌برد: طمع بسیار دارد. آش کشک خالته، بخوری پاته نخوری پاته: در هر حال مجبور به انجام کاری بودن.

آش نخورده و دهن سوخته: کاری انجام نداده، ولی گناهکار شناخته شده آفتابه لگن هفت دسه ولی شام و ناهار هیچی: تشریفات، زیاد، ولی اهمیت کار، کم

آمد ابرویش رادرسه کند، چشمش را کور کرد: برای کسی خواست کار خوبی انجام دهد، اما برعکس شد.

آن را که حساب پاک است، از معامله چه پاک است: کسی که حساب پاکی داشته باشد، ترسی از حساب و کتاب ندارد.

آواز دهل شنیدن از دور خوش است: تا خودت چیزی را امتحان نکردی، فریب تعریف و تمجید دیگران را نخور.

از اسب افتاده، از اصل که نیفتاده: در کارش شکست خورده، اما شخصیتش زیر سؤال نرفته.

از این ستون به آن ستون فرج است: گاهی با تغییر موقعیت در زندگی، می‌توان به موفقیت رسید.

از تو حرکت از خدا برکت: تلاش و کوشش مقدمه‌ی موفقیت و یاری خداوند است.

از کوزه همان برون تراود که در اوست: رفتار انسان‌ها نشان‌دهنده‌ی درونیات آنان است.

از ماسه که بر ماسه: بابت مشکلاتی که برایت پیش می‌آید اول خودت را سرزنش کن.

از هر دسه بدهی از همان دسه می‌گیری: این شتری است که در خانه‌ی هر کس می‌خواهد: مرگ برای همه است.



باد آورده را باد می‌برد: چیزی که به آسانی و رایگان به دست آید، به آسانی هم از دست می‌رود.

بادمجان بم آفت ندارد: مقاومت داشتن در برابر سختی‌ها.

بار کج به منزل نمی‌رسد: بالای سیاهی رنگی نیست: وضع از این بدتر نمی‌شود، پس نترس و نگران نباش.

با یک گل بهار نمی‌شود: بخشش از بزرگان است: بخور بخواب کار من است، خدا نگاه دار من است: به افراد بسیار تنبل گفته می‌شود.

به روباه گفتن شاهد کیست، کف دستم: به شخصی گویند که برای صحت گفته‌ی خود، کسی بدتر از خود را گواه خود سازد.



بند دادن به نادان: مانند تخم افکندن در شوره‌زار است.

پیری و معرکه‌گیری: کسانی که در زمان پیری کار جوانان را انجام می‌دهند.

پیش‌غازی و معلق بازی: تا پول داری رفیقتم، قربان بند کیفتم: تا زمانی که تو برایم سود داری، با تو دوست هستم.

تا تنور گرم است، نان را بچسبان: همین که موقعیت داری، استفاده کن.

تا گوساله گاو شود دل صاحبش آب شود: تخم مرغ دزد، شتر مرغ دزد می‌شود: کسی که دست به کار بد کوچکی می‌زند، کم‌کم کارهای بد بزرگ‌تری انجام می‌دهد.

تنبل نرو به سایه سایه خودت می‌آیه: توبه‌ی گرگ، مرگ است: کسی که نمی‌تواند دست از عادت زشت خود بردارد.

تو نیکی می‌کن و در درجه انداز که ایزد در بیابان دهد باز: نتیجه‌ی کار خوب به خود انسان برمی‌گردد.

تهی پای رفتن به از کفش تنگ: تیر از شسته رفته باز نمی‌گردد: کار از کار گذشته و چاره‌جویی بی‌فایده است.



جنگ اول به از صلح آخر: جوجه را آخر پاییز می‌شمرند: نتیجه‌ی هر کار در پایان آن مشخص می‌شود.

جوینده پاینده است: بزرگ نمیر بهار میاد، کمبزه با خیار میاد: وعده‌ی بی‌اساس به کسی دادن.

ح

چاه کن همیشه ته چاه است: کسی که برای دیگران تله ایجاد کند، اول خودش داخل آن می افتد.

چاه مکن بھر کسی، اول خودت دوم کسی:

چرا عاقل کند کاری که با زارد پشیمانی:

خ

خواستن توانستن است:

خود کرده را تدبیر نیست:

د

داشتم داشتم حساب نیست، دارم دارم حساب

است: از گذشته نگو، بگو الان چه کاره ای.

درخت گردکان به این بزرگی، درخت خیزه

اللہ اکبر: برای مقایسه ی غلط به کار می رود.

دریزی باز است، حیای گربه کجا رفته است: از

موقعیت نباید سوءاستفاده کرد.

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست:

در نومیدی بسی امید است / پایان شب سیه

سپید است:

دروغ گو دشمن خداست:

دروغ گو ته کلاهش سوراخه:

در همیشه روی یک پاشنه نمی گردد:

دست بالای دست بسیار است:

دشمن دانا بلند می کند، بر زمین می زند

نادان دوست:

دشمن دانا به از نادان دوست:

دشمن نتوان کوچک و بیچاره شمرد: دشمن را

نیاید دست کم گرفت

دو قورت و نیمش باقی است

دیگ به دیگ می گه روی سیاه:

دیوار موش دارد، موش گوش دارد: در سخن گفتن

باید محتاط بود؛ هر جا و پیش هر کس نباید

صحبت کرد.

ر

راستی راه نجات است:

راه باز است و جاده دراز:

رطب خورده منع رطب کی کند:

ز

زبان سرخ سرسبز می دهد بر باد:

زخم زبان بدتر از زخم شمشیر است:

س

سالی که نکوست از بهارش پیداست: شروع هر کار

نمایانگر پایان آن کار است.

سحر خیز باش تا کامروا باشی:

سواره از حال پیاده خبر ندارد، سیر از گرسنه:

سنگ مفت گنجشک مفت:

ش

شاهنامه آخرش خوش است: باید به پایان کار

توجه داشت.

شب دراز است و قلندر بیدار: وقت بسیار است،

شتاب و عجله شایسته نیست.

شتر در خواب بیند پنبه دانه:

شتر دیدی ندیدی:

شنیدن کی بود مانند دیدن:

شکر نعمت نعمت افزون کند:

شیری یارو باه: پیروز شدی یا شکست خوردی؟

ص

صلح مملکت خویش خسروان دانند: هر کسی

مصلحت کار خود را بهتر از دیگران تشخیص می دهد.

ع

عاقبت جوینده یابنده بود: هر کسی که به دنبال

چیزی برود، به آن می رسد.

عجله کار شیطان است:

عقل سالم در بدن سالم است:

عقلش به چشمش است:

ف

فضول را بردند جهنم، گفت هیزم تن تر است:

بسیار ایرادگیر و اعتراض کننده.

فکر نان باش که خیزه آب است:

فلفل نبین چه ریزه / بشکن ببین چه تیزه:

به کوچی شخص نگاه نکن، بلکه به لیاقت و

توانایی های او نگاه کن.

ق

قدر ز زرگر شناسد قدر گوهر گوهری:

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید:

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود:

ک

کار نیکو کردن از پر کردن است:

کیبوتر پاکبوتر باز باز:

کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من:

کسی برای دیگری کاری انجام نمی دهد.

کوه به کوه نمی رسد ولی آدم به آدم می رسد:

گ

گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی: کارها با صبر و

بردباری انجام می شود.

گندم از گندم برود، جو ز جو: هر کاری نتیجه ی

خودش را دارد

گهی پشت به زین، گهی زین به پشت: همراه

بودن سختی و راحتی

ل

لنگه کفش کهنه در بیابان نعمت (غنیمت) است:

چیز بی ارزش و ناقابل در شرایط نیاز، مفید واقع

می شود.



هوش کلامی

کنایات



از این جهان به جهان دگر شدن: مردن
 از آن جهان آمده: از مرگ نجات یافته
 از پای افتادن: ناتوان شدن
 از پای در آمدن: کشته شدن، مردن
 از پای در آوردن: کشتن
 از جا در رفتن: خشمگین شدن
 از جا کنده شدن دل: ترسیدن
 از چاله به چاه افتادن: به گرفتاری بدتر دچار شدن، بدتر شدن اوضاع

از خستگی به جان آمدن: ناتوان و عاجز شدن
 از خود به در شدن: از خود بی خود شدن
 از دهن افتادن: سرد و غیرقابل خوردن شدن
 از زیر سنگ هم شده: با تحمل سختی و تلاش بسیار
 از عرش به فرش آمدن: خوار و ذلیل شدن
 از کیسه‌ی خلیفه بخشیدن:
 از همه بریدن: گوشه‌گیر شدن
 از هول حلیم دردیگ افتادن:
 استخوان سوخته بسیار دردناک و آزاردهنده
 افسارگسیخته: رها شده، شتابان و غیرقابل کنترل
 انگشت روی کسی گذاشتن: نشان دادن یا مدنظر

قرار دادن کسی

انگشت نما شدن:

آب از سر گذشتن: نترسیدن

آب از دستش نمی‌چکد:

آب شدن کسی: شرمندگی شدن کسی

آتش و لاش: زخمی و آسیب دیده

آیه‌ی یأس خواندن: ناامید بودن



بادم شیر بازی کردن:

با سردویدن: با شوق رفتن

باب دندان: مطابق سلیقه و میل

هر که نان از عمل خویش خورد منته حاتم طایی

نبرد: نباید به دیگران متکی بود.

هیچ ارزانی بی علت نیست و هیچ گرانی بی حکمت

هنوز دو قورق و نیمش باقی‌ست: به کسی

می‌گویند که بیشتر از حق خود گرفته، ولی هنوز حریص است و زیاده‌خواهی می‌کند.



یا رومی روم، یا زنگی زنگ:

یک دسه صدا ندارد:

یک ده آباد به از صد شهر خراب:

یک کلاغ چهل کلاغ:



مارا زیونه بدش می‌آید، دلانه اش سبزمی‌شود:

مارگزیده از ریمان سیاه و سفید می‌ترسد: آدم

صدمه دیده همیشه می‌ترسد.

ماه همیشه زیر ابر نمی‌ماند: حقیقت همیشه

پنهان نیست، واقعیت روزی مشخص خواهد شد.

ماهی را هروقت از آب بگیرد تازه است: برای

روی آوردن به هر کاری هیچ موقع دیر نیست.

مرغ همسایه غاز است: چیزهایی که دیگران

دارند بارزش‌تر از دارایی‌های خود فرد به نظر

می‌رسد.

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد:

مشک آن است که خود پیوید:

موش تو سوراخ نمی‌رفت جارو به دمش

می‌بست: طرف خودش پذیرفته نبود، معرف

دیگری شد.

میهن دوستی نشانه‌ی ایمان است:



نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود:

نخوردیم نون گندم، ولی دیدیم دسه مردم:

نوشدارو بعد از مرگ سهراب:



هر چه از دوست رسد نیکوست:

هر چه پول بدهی آتش می‌خوری: به اندازه‌ی

زحمت نتیجه می‌گیری.

هر چه کنی به خود کنی: نتیجه‌ی هر کار خوب و

بدی به خود انسان برمی‌گردد.

هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

هر کس خیزه می‌خورد پای لرزش هم نمی‌نشیند:

هر کس باید عاقبت کارهای خود را تحمل کند.

هر کسی را بهر کاری ساختند:

هر که بامش بیش برفش بیشتر: هر کس دارا تر

است، گرفتار تر است.

باریک بین: نکته سنج و با دقت

برآب بودن / برپاد بودن چیزی: ناپایدار بودن چیزی

بسمل کردن: ذبح کردن و سر بریدن

به آخر خط رسیدن: در شرف مرگ و نابودی

قرار داشتن

به باد رفتن: نابود شدن

به تنگ آمدن: نابود شدن

به خودن کشیدن: نابود کردن و کشتن

به هرسازی رقصیدن:

بی دست و پای: ناتوان

پارا از گلیم بیشتر دراز کردن:

پافسردن: مصمم شدن

پای کوبان: شاد و بانشاط

پخته: باتجربه، کسی که مسیر عشق را طی کرده

پروبال دادن به کسی: توجه و لطف کردن به کسی

پرده در: افشا کردن راز، هتاک و ابروریزی

پر زرق و برق: تجملاتی و پرشکوه

پیردن رنگ از رخ: ترسیدن

پشت دسه را داغ کردن: توبه کردن، پشیمان

شدن و عبرت گرفتن

پشت کسی را به خاک رساندن: شکست دادن کسی

پوست و استخوان شدن: لاغر شدن

پیشانی بلند داشتن: نیک اقبال بودن

تاخیر خیره خوردن: خیلی خوردن

تا کردن: کنار آمدن، رفتار کردن

تاج سر بودن: عزیز و سرور بودن

تازه شدن: زنده و باطراوت شدن

تخم نیکی کاشتن: نیکی کردن

تره خرد نکردن: ارزش قائل نشدن

تمام عیار: کامل و خالص

تنگ نظر: کوتاه بین و حسود

تیر به سنگ خوردن:

تیر در تاریکی انداختن:

تیره روز: بدبخت و بیچاره



جامه دیدن: نهایت شوق و شادمانی

جان فرسودن: عذاب و آزار دادن

جان کندن: مردن

جای سوزن انداختن نبودن: شلوغی بسیار زیاد

جویده جویده: آرام و به آهستگی

جیک کسی در نمی آمد: همه ساکت بودند.



جان زدن: زیاد صحبت کردن

چپ چپ نگاه کردن: نگاه همراه با خشم و سوءظن

چشم به راه: منتظر

چند مرده حلاجی: میزان توانایی ات چقدر است؟

چنگی به دل نژدن: جالب نبودن

چوب لای چرخ کسی گذاشتن:

چه خاکی به سرم بریزم؟: چه کاری باید انجام دهم؟

چهار چشمی: با دقت بسیار

چهره در نقاب خاک کشیدن: مُردن



حرف های نیش دار: حرف های زشت و آزاردهنده

حلاجی کردن: بررسی و تحلیل کردن



خام: بی تجربه، بی بهره از عشق

خبردار شدن شسک کسی: متوجه شدن و فهمیدن

کسی

خدا را خوش نمی آمد: درست و خداپسندانه نبود

خروس بی محل:

خشک مغزی: نادانی، تعصب ورزی

خط و نشان کشیدن: تهدید کردن

خم به ابرو نیاوردن: ناراحت نشدن

خواب دیدن برای کسی: توطئه و نقشه کشیدن

علیه کسی

خوشه چین: کسی که پس از درو محصول،

خوشه های باقی مانده را جمع می کند؛ کنایه از

فقیر و تهی دست

خون دل خوردن:

خون کسی را به جوش آوردن:

خون گیرستن: نهایت دردمندی

خونگرم: با مهر و محبت

خویشتن داری کردن: کنترل کردن خود

خیره سر: گستاخ و نادان



دار و ندار: تمامی دارایی و اموال

دامن از دست رفتن: از خود بی خود شدن

در پوست خود ننگ جیدن: خوشحالی بسیار

در هفت آسمان یک ستاره نداشتن: بدشانسی و

بیچارگی

در یک چشم به هم زدن: فوراً

در هم رفتن چهره: ناراحت شدن

دسه از پادرازی:

دسه انداختن: مسخره کردن

دسه بسته بودن: اسیر بودن، ناتوان بودن

دسه به دامن شدن:

دسه به روی کسی بلند کردن: به کسی آزار و

صدمه رساندن

دسه به سیاه و سفید نژدن:

دسه روی دسه گذاشتن: کاری نکردن

دسه شستن از چیزی: ترک کردن چیزی

دسه کسی را گرفتن: یاری کردن کسی، مانع

کسی شدن از کاری

دسه کسی را رو کردن:

دسه و پاسگسته: ناقص و ناتمام

دسته گل به آب دادن: خراب کاری



هوش کلامی



ع عقل ها را روی هم ریختن: هم‌فکری



ف فرصت نفس کشیدن برای خود گذاشتن: با

سرعت عمل کردن

ف فریادرس: یاری کننده، مددکار

ف فیل هوا کردن:



ق قحطی زده: خیلی گرسنه

ق قد غلم کردن: بلند شدن و ایستادن

ق قربان صدقه رفتن: خواهش کردن

ق قلم در نهادن: شروع کردن به نوشتن

ق قند در دل آب شدن: بسیار شاد شدن و کیف

کردن

ق قید چیزی را زدن: منصرف شدن از چیزی



ک کار از کار گذاشتن: از دست رفتن فرصت و بی‌فایده

بودن تلاش

ک کار کسی زار شدن: بدبخت و بیچاره شدن کسی

ک کار آزموده: باتجربه

ک کارگر نیفتادن: تأثیر نداشتن

ک کاسه زیر نیم کاسه بودن: حيله و نیرنگی در کار بودن

ک کبک کسی خروس خواندن: بسیار شاد بودن

ک کج دار و مریز: با احتیاط

ک کُری خواندن: اظهار فخر و برتری در مقابل

کسی، رجز خواندن

ک کس رفتن: دزدیدن

ک کُفری: عصبانی و خشمگین

ک کفگیر ته دیگ خوردن:

ک کمر بستن به کاری: آماده شدن برای کاری [کمر

بستن پیش کسی: اطاعت و فرمان برداری از کسی]

س ساخته شدن کار کسی: مردن یا کشته شدن

کسی، آسیب دیدن کسی

س سبک بال: بلند پرواز، تیز پرواز

س سبک سری: حماقت و کودنی

س سپر انداختن: تسلیم شدن

س سرایا گوش بودن:

س سر را پنا نشناختن: اشتیاق فراوان داشتن

س سر به مهر: سر بسته و مهر و موم شده: کنایه از

دست نخورده و تمام و کمال

س سرخورده شدن: ناامید شدن

س سرد و گرم روزگار چسبیده: باتجربه

س سرسوزن: مقدار اندک و ناچیز

س سردی: بی توجهی و بی مهری

س سفر قندهار: سفر دور و دراز

س سماق مکیدن: بیهوده منتظر ماندن

س سیاه روز: بدبخت



س شاخ در آوردن: بسیار تعجب کردن

س شال و کلاه کردن:

س شَرَحه شَرَحه بودن سینه: آزرده و رنجور بودن

س شکفته شدن چهره: شاد شدن

س شکم را صابودن زدن: وعده‌های غیرممکن به

خود دادن، دل خوش کردن

س شمشیر از رو بستن:

س شوریده رنگ: پریشان و آشفته



ص صدای برخاسته از ته چاه: صدای ضعیف

ص صورت را با سیلی سرخ نگه داشتن: حفظ آبرو

کردن



ط طبل تو خالی:

د دل بستن: عاشق و علاقه‌مند شدن

د دل به دریا زدن:

د دل برداشتن: کینه داشتن و ناراحت بودن

د دل باخته: عاشق و شیفته

د دلی از عزا در آوردن: خوردن غذا به مقدار زیاد پس

از مدتی گرسنگی

د دندان طمع را کندن:

د دهن جی: برخلاف میل کسی رفتار کردن،

مسخره کردن کسی



ر راست و ریس کردن: آماده کردن

ر رجز خواندن: خودستایی کردن

ر رنگ پریدن از رخ: ترسیدن

ر روسیاهی: خجالت زدگی

ر روی حرف خود ایستادن: بر گفته‌ی خود پافشاری

و اصرار کردن

ر روی گردانیدن از چیزی: دوری کردن و منصرف

شدن از چیزی

ر رنگ به گفتن داشتن:



ز زبان بسته: مظلوم و ناتوان در سخن گفتن

ز زبانزد: مشهور

ز زخم زبان زدن: سخنان زشت و آزار دهنده گفتن

ز زمین گیر: ناتوان

ز زیر آب کسی را زدن:

ز زیر قول زدن: به عهد و پیمان عمل نکردن، بی

وفایی کردن

ز زیر لب گفتن: زمزمه کردن



ژ ژاژ خابیدن: کار بیهوده کردن، بیهوده‌گویی



ضرب المثلها



آب از آب نکان نخوردن: کنایه از آرامش، بدون

نگرانی

آب از آسیاب افتادن: برقرار شدن آرامش،

خاموش شدن سروصدا

آب از سرگذشتن: امید نداشتن، به پایان آمدن

کاری

آب توی دلش نکان نمی خورد: آرام و آهسته

حرکت می کند.

آب خوش از گلو پایین نرفتن: راحتی نداشتن

آب در هاون کوپیدن:

آبشان در یک جوی نمی رود: با هم توافق ندارند،

با یکدیگر خوب نیستند.

آب غوره گرفتن: گریه کردن، گریستن

آب نخوردن چشم: امیدی نداشتن

آب و تاب دادن: به موضوعی اهمیت زیادی

دادن، اغراق کردن

آبی از او گرم نمی شود: امکان انجام دادن کار از او

نیست، نباید به او امیدی داشت.

آتش زیر خاکستر: آرامش موقت، مودی

آدم شاخ درمی آورد: شدت تعجب، حرفهای

دروغ و غیرقابل قبول

آدم یک دنده: ثابت و محکم، بیشتر در جهت

منفی

آرزو را به گور بردن: به هدف و مقصود خود نرسیدن

آسمان به زمین نمی آید: اتفاق فوق العادی روی

نخواهد داد.

آتش دهن سوزی نبودن: مورد مطلوب نبودن

آتش و لاش کردن: صدمه و آسیب سختی دادن

آشی برای کسی یختن: درگیری برای کسی

به وجود آوردن.

آنقدر بایست که زیر پایت سبز شود: انتظار کشیدن

بدون نتیجه

هیچ پرو برگرد نداشتن: منطقی و حتمی بودن



یک زبون به اندازه ی کف دست داشتن: حرف و

گستاخ بودن

کنار آمدن: موافقت کردن

کوتاه آمدن: عقب نشینی و صرف نظر کردن

کاسه ای زیر نیم کاسه بودن: به کار رفتن نقشه با

حیله ای پنهانی



گرگ باران (بالان) دیده: بسیار باتجربه

گرم شدن چانه: به حرف افتادن، زیاده گوی

شدن، پرحرفی کردن

گلیم خود را از آب بیرون کشیدن: از عهده ی

کارهای خود برآمدن

گوش به زنگ بودن: آماده بودن

گوشش بدهکار نبود: توجه نمی کرد



لب کشودن: سخن گفتن



مثل باد رفتن: سریع رفتن

مثل بلبل خواندن: سریع و روان خواندن

مثل شاخسار شمشاد: سرحال و شاد

محل نگذاشتن: بی اعتنایی کردن

مرد میدان نبودن: جرأت و توانایی نداشتن

میدان دادن: فرصت دادن



نفس در سینه حبس کردن: سکوت کردن،

سخن نگفتن

نقش پر آب کردن: باطل کردن و از بین بردن

نقش زمین شدن: از خستگی روی زمین افتادن

نمک نسناس: قدرشناس



هفت خط بودن: نهایت نیرنگ بازی

هم قطار: دوست، همکار و همردیف



هوش کلامی



س **سَال** و **کلاه کردن**: آماده شدن، لباس پوشیدن برای بیرون رفتن از منزل.

شیطان را درس دادن: باهوش و حيله گر بودن (جهت منفی)



صبرایوب داشتن: بسیار بردبار و صبور بودن



کبککش خروس می خواند: بسیار خوشحال و بانشاط است.



ماسه خود را کیسه کردن: ترسیدن
مورا از ماسه کشیدند: دقت بسیار کردن



نان کسی را آجر کردن: موجب ضرر و زیان کسی شدن

نخود هر آتش بودن: در هر کاری مداخله کردن



هفت خوان رستم را طی کردن: کار بسیار سخت را برای رسیدن به هدف تحمل کردن.



یک کلاغ چهل کلاغ کردن: اغراق و مبالغه کردن
یکی به نعل می زند یکی هم به میخ: مراعات هر دو طرف را می کند.



توی هچل افتادن: گرفتار شدن، دچار زحمت شدن



جان به عزرائیل ندادن: فوق العاده خسیس بودن
جای سوزن انداختن نبود: خیلی پرجمعیت و شلوغ بود.



چپ چپ نگاه کردن: با تلخی و خشم به کسی نگریستن

چیزی در چننه نداشتن: بی اطلاع بودن



خروس بی محل بودن: وقت و زمان را تشخیص ندادن.

خود را نخود هر آتش کردن: مداخله کردن در هر کاری.



دسه و پای خود را گم کردن: هول شدن
دسه و پنجه نرم کردن: کنایه از زور آزمایی کردن



روزگار کسی را سایه کردن: او را بدبخت کردن
روی کسی را سفید کردن: موجب سربلندی و خشنودی کسی شدن

ریگی در کفش داشتن: صادق و راستگو بودن



سرد و گرم روزگار چشیدن: تجربه آموختن، آزموده شدن

سرکیسه را شل کردن: سخاوتمند بودن، پول خرج کردن

آویزه ی گوش کردن: پندی فراگرفته را به کار بستن

آه در بساط نداشتن: کاملاً بی چیز و فقیر بودن
از آب گل آلود ماهی گرفتن: از هرج و مرج استفاده کردن

از خر شیطان پیاده شدن: لجبازی نکردن

از دماغ فیل افتادن: متکبر و مغرور بودن

از کیسه ی خلیفه بخشیدن: از مال و ثروت دیگران اعطا کردن

ایراد بنی اسرائیلی گرفتن: خرده گیری نابجا و غیروارد



پاینبه سر بردن: با نرمی به کسی آسیب رساندن و صدمه زدن.

باد به غیب انداختن: با غرور رفتار کردن

با سیلی صورت خود را سرخ کردن: با وجود تنگدستی، ظاهر خود را حفظ کردن

بایک تیر و نشانه زدن: از یک عمل دو نتیجه گرفتن
برج زهرمار بودن: بسیار عبوس و خشمگین بودن

به چاک زدن: فرار کردن

به ریش کسی خندیدن: او را تحقیر و مسخره کردن

به زخم کسی نمک پاشیدن: درد یا داغ کسی را تشدید کردن

به شکم خود صابون زدن: وعده و وعید به خود دادن.

به هرسازی رقصیدن: مطابق هر میلی رفتار کردن

بی گدار به آب زدن: نسنجیده و بدون مطالعه کار کردن، احتیاط نکردن



پدر کسی را سوزاندن: کسی را بسیار اذیت کردن

پشته سر کسی نماز خواندن: به کسی زیاد عقیده و اعتماد داشتن

پشته کسی را به خاک مالیدن: شکست دادن کسی